



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۰/۱۰



خلیل الله معروفی

مطلبی از صفحه ۱۹ نومبر ۲۰۰۹ "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" را، که صحنه ای از اوراق تلخ روزگار ما را نشان میدهد، از نظر خوانندگان ارجمند "آریانا افغانستان آنلاین" میگذرانم:
(خلیل الله معروفی - برلین - ۴ اکتوبر ۲۰۱۸)

مراسم "قسم ترقانک" حامد کرزی، در "سلامخانه"

طنز تراژیک

ساعت ۹ صبح بود و خدائی، که تلویزیون بی بی سی را سوچ کردم. آستانه پخش مراسم تحلیف حامد کرزی، رئیس جمهور "دولت مستقل افغانستان"، بود. در دل شعر "حکیم ناصر خسرو بلخی" را مجسم ساخته، گفتم:
"به به، که نیک شد مطبخ"

بی بی سی و سی ان ان، هردو، مراسم را از تالار "سلامخانه" ارگ سلطنتی، "ثم جمهوری" پخش کردند؛ و آن هم به صورت مستقیم و به اصطلاح تحت اللفظ فرنگی، به شکل "زنده"؛ یعنی "لایف".
نمیدانم چرا هر وقتی کلمه "سلامخانه" بر زبانم جاری میگردد، همان مثل معروف پشتو به یاد می آید، که:

«دودی ز ما خوری، تَوَتُو په سلامخانه کوی؟»

حامد کرزی در ختم بیانیۀ خود، با حالت به اصطلاح فرنگی، "سنتیمتال" همیشگی، میگوید:

«مه خدمتگار فرد فرد این ملت هستم، از طفل شیرخوارش گرفته تا»

یا للعجب؛ "حامد خان کرزی"، درست وقتی از خدمتگار بودن "طفل شیرخوار" این خاک سخن میگوئی، که:
- روز قبل - و به گفته شیرین کابلی "دینه روز" - جهان "روز منع سوء استفاده از کودک" را برگزار کرد.
- این جمله در زمانی بر "لبان مبارک" تو نقش میبندد، که در وطن روزانه صدها و شاید هزاران طفل شیرخوار، به خاطر فقدان شرائط "انسانی" و "کودک نواز"، هلاک میگردند.
- این جمله اغفال کننده را در حالی میگوئی، که در نیمۀ جنوبی وطن، قوای اشغالگر روزانه صدها کودک افغان را به خاک سیاه مینشانند!!!

- وقتی این وجیزۀ ظاهر فریب را بر زبان می آری، که یک پدر افغان به نام "نیک محمد" در شمال کشور، فرزند دلبند خود را به مبلغ ۱۵۰۰ دالر به فروش میرساند، تا اولاد دیگر خود را از مرگ حتمی نجات بدهد. و دلال معامله به نام مستعار "ترگس" به جار بلند میگوید، که:

«این طفل دوم وی (نیک محمد) اس، که سودا میکنه!!!»

و بگذارید، که صحنه مصور "بیع و شراء" یا "خرید و فروش" طفل افغان را از "یوتوب" نقل کنم:

فروشِ کودکِ افغان



"کمپ بی پناهان" در شمال افغانستان. در جای خیمه‌ها، خانه‌های گلین سبز کرده اند!!!



بچه گل مُهره ای، در دم دروازه کوخ کلوخین خویش.

این هم یک افغان است!!!



دو زن متمول کابلی به "کمپ بی پناهان" به شمال وطن آمده اند؛
برای خرید
برای خرید انسان،
برای خرید کودک افغان



نیک محمد: « ای بچه ره مفروشم، که اولادای دیگیم از گشنگی نمورن!!! »



فرزند نازنین افغان، نگاه به سوی خریدار خود دوخته است؛ و به سوی آینده نامعلوم؟؟؟



نیک محمد قیمت فرزند خود را می‌شمارد و فرزند هشت ساله به سویش نگران است. شاید در دل خود می‌گوید:

«هزار لعنت خدا بر تو واری پدر!!!»



پدر بعد از دریافت قیمت فرزند دل‌بند، از "خریدار" می‌پرسد:
«... ینه جان! همو اولادک دگیم چطور اس؟؟؟»



فرزند "فروخته شده"، دستان پدر "فروشنده خود" را به رسم سپاس و تسلیم می‌بوسد.

شاید پدر و پسر یک‌دگر را دیگر هرگز نبینند!!!



بچهٔ مظلوم سراسر تسلیم، دست به گردن مادر انداخته است و با "مادر فروشنده" خود وداع میکند؛ وداع ابدی؟؟؟



پدر بعد از دریافت قیمت بچهٔ خود با صدای لرزان، گریه کنان میگوید:

«فرزند دل‌بند خوده سودا کدیم، از خاطر همی چار تا اولادِ دگه....»



خواهر و برادرکان بعد از وداع هر دم شهیدانه با برادر و توتۀ دل خود!!!



خریدار، که نمیخواهد کسی بشناسدش:
« ... ای بچۀ دومیش اس، که مفروشه به خاطر جنجال های زندگی!!! »

همین، که "خریدار" نمیخواهد هویتش فاش گردد،
حتماً فتنه ای زیر سرش خوابیده است!!!



بیدر جان: «دِگه تَره نخات دیدم!!!»

پدر بعد از دریافت قیمت فرزند دل‌بند، از "خریدار" می‌پرسد:

«... ینه جان! همو اولادک دگیم چطور اس؟؟؟»

آنچه را "نیک محمد" نمیداند، یا نمیخواهد بداند؛

شاید فرزند اولش در بازار پاکستان و کجا و کجا فروخته شده باشد، تا شقه شقه اش کنند

و قلب و جگر و گرده و چشم و ... اش را به شیوخ "شکم گنده عرب" بفروشند!!!

و نمیداند و یا نمیخواهد بداند، که:

سرنوشت دل‌بند دومیش هم از اولی، بهتر نیست!!!

برلین - ۷ اکتوبر ۲۰۱۸

